

تضاد (طباق) : هر گاه دو یا چند واژه با معانی ضدِ هم در یک بیت یا عبارت به کار [?] رود آرایه ی تضاد پدید می آید.

* نه شاخش خشک گردد روز سرما نه برگش زرد گردد روز گرما

* دعایی گر نمی گویی به دشنامی عزیزم کن

که گر تلخ است شیرین است از آن لب هر چه فرمایی

* تو را گم می کنم هر روز و پیدا می کنم هر شب

انواع تضاد در ادبیات فارسی [?]

□ ۱- تضاد مدرّج: در این نوع تضاد صفت ها قابل درجه بندی هستند. مثال: سرد و گرم، بزرگ و کوچک، پیر و جوان، سفید و سیاه و..

□ ۲- تضاد معنایی (مکمل یا دو عضوی): در این نوع تضاد نفی یکی موجب اثبات دیگری است. مثال: مرده و زنده، زن و مرد، روشن و خاموش، باز و بسته، شب و روز و...

□ ۳- تضاد واژگانی (با وند منفی ساز): آگاه و ناآگاه، باادب و بی ادب، دانا و نادان، آرام و ناآرام و...

□ ۴- تضاد ضمنی: یعنی دو کلمه در اصل با هم متضاد نیستند ولی در ضمن سخن که با هم ذکر می گردند یک

ترکیب متضاد می سازند. مثل: فیل و فنجان، راه و چاه، کارد و پنیر و...

□ ۵- تضاد یا تقابل دو سویه: زن و شوهر، خرید و فروش و...

□ ۶- تضاد مکانی یا تقابل جهتی: شمال و جنوب، مغرب و مشرق و..

□ ۷- تضاد فعلی: رفتن و نرفتن، ماندن و نماندن و.

□ ۸- تضاد نمادین: آن است که هنرمند به کمک نمادها و معانی رمزی بین واژگان

تضاد برقرار کرده است

الف- سخن چه عرضه کنم با جماعتی که زجهل/زبانگ خر شناسد نطق عیسی را

خر نماد جسم و عیسی نماد روح است. در این صورت بین آنها تضاد ایجاد شده است.

ب- کس نیاید به زیر سایه بوم/ور همای از جهان شود معدوم

بوم نماد بدبختی و هما نماد خوشبختی است.

ج- تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش/حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار

بنفشه نماد انسان های غافل و نرگس نماد انسان های آگاه و بیدار

□ ۹- تضاد مجازی- کنایی: اگر طرفین تضاد در معنای قاموسی و حقیقی خود مخالف

هم نباشند بلکه در معنای مجازی با یکدیگر مخالف

باشند تضاد مجازی نام دارد

مثال: الف- چو آهنگ رفتن کند جان پاک/چه بر تخت مردن، چه بر روی خاک

تخت مجازاً (قدرت و ثروت) و خاک مجازاً (فقر و تهی دستی)

ب- یکی را به سر بنهد تاج بخت/یکی را به خاک اندر آرد زتخت

مصراع اوّل کنایه از خوشبخت کردن و مصراع دوم کنایه از ذلیل کردن

□ ۱۰- تضاد ترکیبی (اضافی / وصفی): اگر طرفین تضاد به صورت ترکیب اضافی یا

وصفی (یا حتی مقلوب آن‌ها) در کلام، هنرمندانه ظاهر

شده باشد، تضاد ترکیبی نام دارد.

مثال: الف- ای پدر، کوتاه خردمند به از نادان بلند.

ب- آن شنیدی که لاغری دانا/گفت باری به ابلهی فربه

اسب تازی اگر ضعیف بود/همچنان از طویله‌ای خر به

ج- آنچه نتوان نمود در بن چاه/بر سر قلّه جبل منهد

#مدرس جناب آقای کمال رسولیان

#نهم

نوشتن: [?]

□ ۱- هم زیستی - باشندگان - زاد و بود - گونه گونی - آبشخور - گزند - شوق

انگیز - آوردگاه - رزم - اقلیت

۲الف) پرتو: هسته

گرم : وابسته پسین - صفت

گوار: وابسته پسین - صفت - معطوف به "گرم"

مادر : وابسته پسین - مضاف الیه

(ب)

همین : وابسته پیشین - صفت اشاره

دوران : هسته

دفاع : وابسته پسین - مضاف الیه

مقدس : وابسته ی وابسته - صفت

۳□

پرورش دادن مردمان سرزمین

از خودگذشتگی و فداکاری ایران برای مردمانش

زندگی بخشیدن و توانمند کردن مردمان

۴□

بنفشه و نرگس : تضاد نمادین □

بنفشه : نماد انسان های غافل و بی خبر

نرگس : نماد انسان های هوشیار و آگاه

خواب و بیدار : تضاد معنایی

تکبر و تواضع : تضاد معنایی [?]

سفله و درویش : تضاد معنایی

مهان و کهان : تضاد معنایی [?]

آرامش و آشوب : تضاد معنایی [?]

آرمیده اند - بی قراری کرده اند : تضاد فعلی

فارسی نهم بررسی درس ۹ [?]

(راز موفقیت)

□ □ تدریس توسط استاد ارجمند جناب نعمت ا... بوالحسنی

و باتشکر از تدریس عالی ایشان [?]

□ □ اهداف درس

□ آشنایی با شخصیت ها و افرادی که در زندگی

به موفقیت های بزرگی دست یافته اند چه تاثیری در زندگی ما دارد. (در کل هدف این

درس چیست؟)

الگو سازی 1

مقایسه کردن 2

ایجاد انگیزه 3

شناخت راه های مقابله با مشکلات و رسیدن به موفقیت 4

نترسیدن از اشتباه و شکست و تبدیل شدن به فرد مقاوم 5

پی بردن به عوامل موفقیت 6

رسیدن به این مطلب که گر در اولی قدم موفقیت نصیب مامی شد، سعی و عمل 7
دیگر معنی نداشت.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند.

دانش اندوزی زمان و مکان نمی شناسد. 8

خواجه نصیرالدین توسی: [?]

از علمای بزرگ ریاضی، نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم.

مشهورترین تالیف ایشان: اخلاق ناصری [?]

ابوریحان بیرونی: [?]

ریاضی دان و فیلسوف ایرانی (440-362 ه. ق)

چندسال در گرگان در دربار « قابوس بن وشمگیر » به سر برد و کتاب « آثار الباقیه » را به نام آن پادشاه تالیف کرد.

چندی با دانشمندان هندی مصاحبت و هم نشینی داشت. . مواد لازم را برای تالیف کتاب « تحقیق ماللهند » فراهم آورد.

یکی از آثار باارزش ایشان: التفهیم [?]

را ایواژگان مهم درس « راز موفقیّت »

[?][?][?]

لوح □ وسیل ای شبیه تخته که شاگردان قدیم بر روی آن می نوشتند.، لوح

محضر □ جای حضور ، درگاه

مناظره □ بحث و گفت و گو برای به کرسی نشاندن حرف و اثبات آن

فروزان □ تابان ، درخشان

فراست □ هوشمندی ، زیرکی باطنی

فام □ پسوندی است برای رنگ ، رنگ

سیم □ نقره، پولی که از جنس نقره باشد.

سیمگون □ نقره گون، سپید فام

بی کران □ بی پایان ، نامحدود

را ایواژگان مهم آخرین پرسش:

???

واپسین □ آخرین

رنجور □ دردمند، بیمار، آزرده

رمق □ نیرو، توان

فقیه □ دانا، عالم مذهبی، دانشمند دینی

مقطع □ بریده بریده

تمنا □ درخواست، خواهش

تعرض □ حالتی از اعتراض به خود گرفتن

جاهل □ نادان

شیون □ ناله و زاری

تندیس □ پیکره، مجسمه

بررسی بیت آغازین فصل: ???

چو خواهی که نامت بود جاودان

مکن نام نیک بزرگان نهان

□ قلمرو زبانی:

چو: اگر (حرف ربط وابسته ساز) / جاودان : همیشگی، پیوسته ، باقی ، مخفف
جاویدان / بیت دارای سه جمله است. (جمله اول: چو تو خواهی] تو : نهاد محذوف /
خواهی (می خواهی: فعل مضارع اخباری) / جمله دوم: نامت بود جاودان (نام: نهاد -
ت : مضاف الیه - بود: فعل - جاودان) / جمله سوم : مکن نام نیک بزرگان نهان (تو :
نهاد محذوف - نام مفعول / نیک: صفت - بزرگان: مضاف الیه - نهان: مسند - مکن:
فعل)

جاودان ، نام ، نیک ، نهان : ساده / بزرگان : وندی

□ قلمرو ادبی: جاودان ، نهان : قافیه /

□ قلمرو فکری: اگر می خواهی که نام تو در جهان ماندگار بماند، نام خوب بزرگان را
زنده نگه دار .

مفهوم کلی: کوشایی و تلاش در بزرگداشت نام بزرگان

1 بررسی بند [?]

کوچه ها و میدان های خاکی شهر توس، هر روز جایگاه کودکانی بود که گرد هم می
آمدند و چند ساعتی به بازی و شادی و خنده های کودکان سپری می کردند. در این
میان، نصیرالدین، هر روز لوح و کتاب در زیر بغل می نهاد. آرام از کوچه ها می
گذشت و خود را به محضر درس استاد می رساند. بازی او ، مطالعه و تحقیق ، فریادهای
کودکانه اش، بحث و مناظره با دیگر شاگردان و شادابی اش هنگامی بود که مسئله ای

را حل می کرد و پاسخ دلخواهش را می یافت. پیوسته دربارهٔ جهان و آنچه در اطرافش می گذشت، تفکر می کرد. در مغز کوچک او پرسش های شگفت و بزرگ نهفته بود. چهاردیواری محضر استاد «حاسب» جایگاهی بود که طنین پرسش های او هر روز در آن می پیچید و به گوش استاد و شاگردانش می رسید و همه را شگفت زده می کرد. هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی داد.

□ کاربرد دستوری: برخی واژگان ساده: مناظره، مسئله، شگفت

واژگان وندی - مرگب: چهاردیواری، شگفت زده

واژگان مرگب: دلخواه (توجه: نصیرالدین مرگب نیست: به این واژه ها شبه ساده می گویند.)

برخی واژگان وندی: جایگاه، کودکانی، شادی، خنده ها، کودکانه، کوچه ها، پیوسته، پرسش ها، جایگاهی، شاگردان، ناآرام، آرامش، نهفته

□ کاربرد ادبی: گرد هم آمدن کنایه از جمع شدن / خود را به محضر درس استاد می

رساند: چهار جزئی با مفعول و متمم / تفکر می کرد: سه جزئی با مفعول /

همه را شگفت زده می کرد: چهار جزئی با مفعول و مسند (همه: مفعول / شگفت زده:

مسند)

هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی داد: چهار جزئی با مفعول و

متمم (هیچ چیز: نهاد / روح: متمم / آرامش: مفعول)

2 بند 2

روزها می گذشت و هر روز ، درخت وجود نصیرالدین پر بارتر می شد؛ اما هرچه بیشتر می آموخت، عشق و علاقه اش به دانش اندوزی بیشتر می شد. به تشنه ای می مانست که ساعت ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید فروزان مانده است و سپس به آب می رسد؛ ولی هرچه از آن می نوشد، گویی تشنه تر می شود.

همه آنانی که نصیرالدین را می شناختند و با او هم درس بودند، در هر جا که سخن از هوش و فراست و زیرکی به میان می آمد، یک صدا نام او را بر زبان می راندند. همگی بر این باور بودند درسی را که آنان یک ساله به پایان می رسانند، نصیرالدین در یک ماه فرا می گیرد. آن هنگام که نصیرالدین در محضر استاد « حاسب » و استاد « حمزه » حاضر می شد، روی سخن استادان با او بود؛ زیرا تنها نصیرالدین بود که پاسخ همه پرسش های آنان را می دانست. روزی در محضر استاد حمزه یکی از شاگردانی که در کنار نصیرالدین نشسته بود، گفت : « من نام تو را کوه آهن نهاده ام.»

□ کاربرد ادبی : درخت وجود: اضافه تشبیه / پر بار شدن کنایه از عالم شدن / هر چه بیشتر می آموخت: جمله چهار جزئی با حذف مفعول و متمم / عشق و علاقه اش بیشتر می شد: جمله سه جزئی با مسند (بیشتر : مسند و هسته) / تشبیه: مانند کردن نصیرالدین به تشنه / مانستن : ادات تشبیه

□ کاربرد دستوری: نصیرالدین در یک ماه فرا می گرفت: جمله چهار جزئی با حذف مفعول و متمم / نصیرالدین بود : جمله دو جزئی (بود: وجود داشت) / پاسخ همه پرسش های آنان را می دانست : جمله سه جزئی با مفعول (پاسخ همه پرسش های آنان: هسته (پاسخ) / همه : وابسته وابسته / پرسش ها: مضاف الیه / آنان : مضاف الیه)

من نام تو را کوه آهن نهاده ام: جمله چهار جزئی با مفعول و مسند.

من نهاد- نام مفعول - کوه آهن ؟

نهاده ام فعل

جمله را کوتاه کنید با فعل ربطی

نام تو کوه آهن است : کوه آهن مسند

3 بند [?]

نصیرالدین پرسید: « چرا چنین می گویی؟ » شاگرد گفت: « زیرا تو خستگی نمی شناسی. با این که دوازده سال بیشتر نداری و نیمی از روز را در محضر استاد حاسب و نیمی دیگر را ، چون من ، در محضر استاد حمزه می گذرانی، هیچ گاه در رخسار تو آثار خستگی نمی بینم؛ اما من که هجده سال دارم و از تو قوی ترم و تنها نیمی از روزها را در محضر استاد حمزه می گذرانم، در پایان روز خسته می شوم.» نصیرالدین پس از شنیدن این سخن خندید و گفت: « پس این نیز بدان که من در کنار پدرم می نشینم و دربارهٔ درسهایی که در روز فرا گرفته ام، با او بحث و گفت و گو می کنم. شب ها ، آن گاه که شهر توس در آرامش فرو رفته است و همه بی صدا خوابیده اند، ساعاتی کنار باغچه می ایستم و به آسمان ، ستاره های نقره فام و ماه که چون ظرفی سیمگون می درخشد می نگرم و غرق اندیشه می شوم. جوان پرسید: « برای چه به ماه و ستارگان می اندیشی؟ »

□ کاربرد دستوری: برخی واژگان ساده: رخسار ،

واژگان مرگب: -

برخی واژگان وندی: خستگی ، بیشتر ، نیمی ، باغچه ، سیمگون ، نقره فام ، اندیشه ، ستارگان ، آرامش

واژگان وندی - مرگب : گفت و گو -

فرورفته است : فعل پیش وندی / همه بی صدا خوابیده اند: همه : نهاد / بی صدا : قید

4 بند [?]

نصیرالدین پاسخ داد : « برای این که بدانم آنها چه هستند و در این فضای بی کران چگونه شناورند و این ، تنها یکی از اندیشه های من درباره آنهاست. من از دیدن ماه و ستارگان و آسمان بی کران و تفکر در آنها درس خدانشناسی می آموزم.»

شگفتا! با این همه ، تو باز هم روزها هشیارتر و بیدارتر از من و دیگران ، درس را فرا می گیری. بگو بدانم راز موفقیت تو چیست و چرا هرگز خسته و آزرده نمی شوی؟ «
تنها یک چیز و آن نیز این است که تو می خواهی بخوانی و آنچه استادان در سینه دارند ، از آنان مشتاقانه می آموزی و در گنجینه وجود خود جای می دهی.

□ کاربرد دستوری :

نصیرالدین پاسخ داد: جمله چهار جزئی با مفعول و متمم / چگونه شناورند: چگونه : قید کیفیت / شناور: مسند

#مدرس استاد ارجمند جناب آقای ابوالحسنی

درس نهم

نعمت ا... بوالحسنی

نکته □ □ □

اگر صفت جای اسم را بگیرد جمع بسته می شود ولی در نقش صفت هیچ گاه جمع □

بسته نمی شود. مثال:

او دانشمند است: دانشمند صفت در نقش مسند

او دانشمندان است: غلط

دانشمند آمد: صفت در نقش نهاد

دانشمندان آمدند. صفت جمع در نقش نهاد

مرد دانشمند آمد. صفت در نقش صفت

پس اگر صفت جای اسم را بگیرد جمع بسته می شود ولی در نقش صفت هیچ گاه □

جمع بسته نمی شود.

نکته □ □ □

رخسار و دیو سار ساده است یا مرکب؟ □

سار پسوند شباهت است مانند دیو (وندی)

دیو لایخ

پس

رخسار: ساده

دیوسار: ونندی

رخساره ساده است یا مرکب؟ نظرها متفاوت (۱- ساده ۲- ونندی) اسم +: صفت نسبی

نکته □ □ □

واج های میانجی را نام ببرید؟ □

رمز ش جک گاوی

ج □ □ سبزیجان

ک □ □ نیاکان

گ □ □ تشنگی

ا □ □ نامه ای

و □ □ بازوان

ی □ □ ازدهایان

نکته □ □ □

قید کلمه است که فعل به آن نیاز ندارد اما جمله برای تکمیل به آن نیاز دارد □

قید نقش فرعی است.. ۱.

قید جزء آخرین نقش در جمله است. ۲.

قید پس از نقش نمای اضافه نمی آید. ۳.

بدل مقدم بر قید است. ۴.

فعل به قید نیاز ندارد. ۵.

اگر کلمه ای به ظاهر قید باشد ولی نقش دیگری بگیرد قید نیست. [?]

مانند امروز چهارشنبه است: امروز □ □ نهاد

به امروز می اندیشم: امروز □ □ متمم

امروز را فراموش کن: امروز □ □ مفعول

کار امروز مهم بود: امروز □ □ مضاف الیه

موسسه تخصصی
اول ایران